

مناسبات فقه و سیاست از منظر سه دیدگاه وکالت، نظارت و ولایت فقیه با تأکید بر دوره معاصر

دریافت: ۹۲/۵/۵ تأیید: ۹۳/۲/۳۱ احمد رهدار* و علی فقیهی**

چکیده

در عصر ما، «مکتب قم» با دوره زعامت دینی آیات عظام حائری یزدی، بروجردی و امام خمینی شناخته می‌شود و «مکتب نجف» در دوره‌های زعامت شیخ انصاری، آخوند خراسانی و محقق خوئی، مورد مطالعه قرار می‌گیرد.

در دو مکتب مذکور، سه گرایش نظارت، وکالت و ولایت فقیه، وجود دارد که هر یک از این گرایش‌ها نسبت خاصی با امر سیاست پیدا کرده‌اند. نویسنده بر این باور است که هر چند هر یک از گرایش‌های مذکور، فی‌الجمله از ظرفیت‌هایی برای تصرف در امر سیاسی برخوردارند، اما در این میان، بیشترین ظرفیت، متعلق به گرایش ولایت فقیه می‌باشد که واپسین نظریه فراگیر فقه سیاسی شیعه می‌باشد. بی‌شک، بررسی تطبیقی گرایش‌های مذکور می‌تواند ثرات تاریخی تعامل فقه و سیاست در دوره معاصر را در اختیار خواننده بگذارد.

واژگان کلیدی

نظارت فقیه، وکالت فقیه، ولایت فقیه، نظام سیاسی

* دانش‌آموخته حوزه علمیه قم و دکترای علوم سیاسی.

** دانش‌آموخته حوزه علمیه قم و کارشناس ارشد فقه و مبانی حقوق اسلامی.

مقدمه

به‌رغم اینکه عالمان دینی - اعم از مشروطه‌خواه و مشروعه‌خواه - در نهضت مشروطه، نقش بسزایی داشتند و هر دو جریان، ولو با دیدگاه‌های متفاوت، خواهان کنترل استبداد، افزایش نقش مردم در امور سیاسی - اجتماعی، برپایی مجلس شورا و وجود قانون در کشور بودند، نهضت مذکور شکست خورد و روی موج آن، ناشایسته‌ترین افراد؛ یعنی روشنفکران سکولار وابسته به غرب به قدرت رسیدند.

سنگین‌بودن شکست نهضت مشروطه برای حوزه‌های علمیه، هر چند باعث شد تا بسیاری از روحانیون برای مدت قابل ملاحظه‌ای به‌طور کلی خود را از صحنه سیاست کنار کشیده و به کنج محراب و مدرسه روند، برخی از خواص علما را بر آن داشت تا به آسیب‌شناسی دقیق همه اندیشه‌ها و عملکردهای حوزه در عصر نهضت مشروطه بپردازند. از نظر آنها یکی از عوامل شکست نهضت مذکور، دوربودن رهبری نهضت - آیه‌الله آخوند خراسانی که در نجف مستقر بودند - از مرکز اصلی آن (تهران) بود. از این‌رو، آنها تلاش کردند تا بتوانند در نزدیکی تهران حوزه علمیه‌ای بزرگ و مهمی تأسیس کنند. بهترین مرکز برای این مقصود، شهر قم بود که نه چون نجف، دور از تهران بود و نه چنان نزدیک آن بود که حکومت، به وقت معارضه بتواند در اسرع وقت، کنترل و مهارش کند.

اگر چه تأسیس حوزه علمیه قم، مقارن با عصر خفقان رضاشاهی بود، اما آیه‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی آن را به آرامی و بسیار اصولی و با دقت تأسیس نمود؛ به‌گونه‌ای که پس از گذشت دو دهه از تأسیس، حوزه علمیه قم چنان موقعیتی یافت که نه تنها همه دروس حوزوی - اعم از سطوح مقدماتی و خارج - در آن تدریس می‌شد، بلکه مراجع و مجتهدانی در آن حضور داشتند که به حوزه علمیه دیرپای نجف، پهلو می‌زد. دیری نپایید که رونق دروس حوزوی در حوزه علمیه قم به‌ویژه از زمان آیه‌الله بروجردی باعث ظهور گرایش‌های فقهی متعددی شد.

فکر اسلام

سال هجدهم / شماره سوم / پیاپی ۶۹



۴

۱. گرایش‌های فقهی دربارهٔ اختیارات فقیه

اساساً در همهٔ مکاتب فقهی شیعه، وجود گرایش‌های متفاوت، یکی از علل رونق آنها بوده است. گرایش‌های متفاوت معمولاً به دلیل درک متفاوت فقیهان از مهم‌ترین تحولات زمانه‌شان حاصل می‌شده است. مهم‌ترین تحول در عصر مکتب قم، گذار جامعه اسلامی از الگوی سلطنت می‌باشد. برداشت‌های متفاوت فقیهان از کم و کیف گذار مذکور، حداقل به سه گرایش فقهی کلان به نامهای گرایش نظارتی، وکالتی و ولایتی انجامید.

الف) گرایش نظارتی فقه

یکی از گرایش‌های فقهی رایج - که البته دارای سابقه و تبار بسیار طولانی بوده و در اکثر مکاتب فقهی پیشین نیز وجود داشته - گرایش نظارتی فقه می‌باشد. در خصوص این گرایش، توجه به نکات ذیل، حائز اهمیت است:

۱. تئوری نظارت فقیه، به لحاظ تاریخی از قدمت زیادی برخوردار است؛ به‌گونه‌ای که می‌توان از آن به عنوان نخستین تئوری فقه سیاسی شیعه درباره مدیریت دینی جامعه اسلامی یاد کرد. به عنوان مثال، در نخستین مکاتب فقهی شیعه از جمله «مکتب بغداد»، شاهد رواج رویکرد نظارتی به فقه هستیم. بی‌شک، سهم مکتب محدثین قمی که نخستین مکتب فقهی شیعه پس از غیبت امام زمان (عج) می‌باشد، در تولید و رواج تئوری مذکور زیاد و مهم است؛ چرا که آنها بر این باور بودند که حکومت در اسلام، حق امام معصوم بوده و از این رو، هرگونه حکومتی در عصر غیبت، ناگزیر نامشروع می‌باشد.

۲. قائلین معتقد به گرایش نظارت فقیه بر این باورند که هر چند در جامعه اسلامی، حکومت نباید حکومتی سکولار باشد، اما دینی بودن آن تنها از طریق ولایت فقیه بر جامعه میسر نمی‌شود؛ بلکه از طریق «نظارت» فقیه نیز می‌تواند ممکن شود؛ چرا که اولاً: مشروعیت حکومت اسلامی، منحصر به شیوهٔ حکومت مبتنی بر ولایت فقیه نیست. ثانیاً: صرف مراقبت فقیه بر عدم مخالفت قطعی قوانین حکومت با احکام شرع به همراه بیان اهداف کلی جامعه و حکومت، برای بازدارندگی جامعه از انحراف به بی‌دینی کفایت می‌کند (کدیور، ۱۳۷۸، ص ۱۳۷-۱۳۶). به عبارت دیگر، تخصص ولی فقیه، مقتضی بیش از نظارت بر اجرای صحیح احکام در جامعه نمی‌باشد. از این رو، بهتر است ولی فقیه،

نقش ایجابی در اداره کشور را به «کارشناسان» واگذار کند و خود تنها به نقش سلبی در این خصوص پردازد؛ چرا که حتی با مکانیزمهایی کمتر از نظارت؛ مثل مشاوره نیز می توان شرعیت نظام را تأمین نمود (منتظری، راه نو، ش ۱۸، ص ۱۳؛ مجتهد شبستری، راه نو، ش ۱۹، ص ۲۱؛ کدیور، راه نو، ش ۱۱، ص ۱۵).

۳. نماینده برجسته تئوری نظارت فقیه در عصر ما آیه الله خویی (ره)؛ فقیه شامخ حوزه نجف می باشد - اندیشه های ایشان در قم نیز مطرح بوده است - که تئوری نظارت فقیه را به صورت مفصل، تبیین نموده است. مهم ترین محوری که ایشان برای تبیین نظریه مذکور بدان پرداخته، مسأله قلمرو اختیارات فقیه است که از نظر وی «امور حسبیه» (اموری که متولی نداشته و شارع مقدس به ترک آنها راضی نیست) می باشد (خویی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۳۶۶-۳۶۵).

۴. برخی نظریه نظارت فقیه را از باب جواز تصرف حداقلی فقیه، مطرح می کنند. بر اساس این تقریر، فقیه، تنها از باب قدر متیقن، در امور اجتماعی، حق زعامت دارد و لذا در زعامت خود می بایست به حداقل تصرفات، اکتفاء کند. دلیل مدعای فوق عبارت است از:

الف) از مجموع ادله فقهی نمی توان ولایت را برای فقیه ثابت کرد؛

ب) اموری در جامعه وجود دارند که شارع قطعاً راضی به ترک آنها نیست و از جمله این امور، حکومت و سلطه سیاسی بر جامعه است؛ چرا که بدون آن بخش مهمی از مصالح اسلامی و احکام شرعی قابل رعایت و حراست نیست؛

ج) در اموری که شارع، راضی به ترک آنها نیست، دلیل معتبری بر اینکه غیر فقیه، مجاز به عهده داری آنها باشد بیان نشده است. از این رو، فقیه، قدر متیقن از افرادی است که صلاحیت تصرف در امور اجتماعی را دارد (تبریزی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۲۶-۲۵). لازمه پذیرش چنین ولایتی برای ولی فقیه این است که اولاً: ولایت او محدود به حد ضرورت و اضطرار است؛ ثانیاً: تشخیص اینکه چه اموری از موارد حسبیه محسوب شده و تحت تصرف فقیه است نیز بر عهده شخص [مکلف] می باشد، نه بر عهده فقیه و لذا اگر موردی محل اختلاف واقع شد، شخص می تواند مطابق نظر خود حاکمیت ولی فقیه را در خصوص آن مورد نپذیرد (حسینی حائری، ۱۴۱۴ق، ص ۹۳).

اشکال عمده این تقریر از بحث ولایت فقیه این است که در اثبات محدوده ولایت برای فقیه، تنها به برخی از ادله نقلی مراجعه شده است. این در حالی است که ولایت فقیه در ابتدا بدون استناد به ادله فقهی‌ای که مستقیماً مسأله ولایت فقیه را بیان کرده‌اند به لحاظ عقلی ثابت می‌گردد. که به تفصیل در مقایسه‌گرایی‌های سه‌گانه به آن خواهیم پرداخت.

ب) گرایش وکالتی فقه

بر اساس گرایش وکالتی فقه، اولاً: «مشروعیت فقیه، مبتنی بر رأی مردم و ناشی از مقبولیت نزد اکثریت است و ولایت رهبر با رأی مردم پدید می‌آید»؛ ثانیاً: «هیچ دلیلی وجود ندارد که فقها به‌طور عموم و یا فقیه خاصی از طرف خدا به ولایت منصوب شده و مردم حق انتخاب او را نداشته باشند».^۱ به عبارت دیگر، بر اساس این گرایش، هر چند استنباط احکام فقهی با متدولوژی مرسوم و رایج در حوزه‌های علمیه، صورت می‌گیرد، اما اجرا و انفاذ آنها با متدولوژی عرفی «وکالت» صورت می‌گیرد. بدین معنا که مردم به مثابه موکل بوده و فقیه به مثابه وکیل مردم، احکام فقهی را در محدوده مصالح موکلینش اجرا می‌کند. در خصوص این تئوری، توجه به نکات ذیل حائز اهمیت است:

۱. تئوری وکالت فقیه، سابقه چندانی نداشته و تنها در دهه‌های اخیر در برخی از کتابهای فقهی به عنوان نظریه‌ای در برابر تئوریهای نظارت و ولایت فقیه، ارائه شده است. واقعیت این است که این تئوری، خاستگاه دینی و فقهی نداشته و ابتدا از طریق الهیات سیاسی مسیحی، وارد ادبیات علمی روشنفکران مسلمان و سپس از طریق آنها وارد ادبیات فقهی روشنفکران دینی (حوزوی) شده است. بر اساس این تئوری، قلمرو اختیارات اجرایی فقیه، تابع متغیری از خواست موکلینش (مردم) می‌باشد و در این صورت، در وضعیت حداقلی بودن خواست‌های مردم (بهترین شرایط)، تنها اجرای احکام به لحاظ زمانی، تعلیق می‌شود و در وضعیت حداکثری بودن آنها (بدترین شرایط)، رابطه منطقی میان استنباطات فقیه و الزامات اجرایی آنها قطع می‌گردد؛ چرا که خواست مردم، حتی در نحوه اجرای احکام هم دخالت می‌کند و این بدین معنا است

که کم و کیف اجرای احکام شرع به شکل متناقض‌نمایی عرفی می‌شود! به عبارت دیگر، در تئوری وکالت فقیه، فقیه بیش از آنکه نماینده دین و نمایاننده خواست شارع مقدس باشد، نماینده مردم و نمایاننده خواست آنها خواهد بود.

۲. تئوری وکالت فقیه به دلیل اینکه در سالهای اخیر، حداقل در ایران در برابر گفتمان فقه سیاسی حاکم - تئوری ولایت فقیه - و عمدتاً توسط بخشی از روشنفکران دینی دارای گرایش خاص مطرح شده، متأسفانه بیش از آنکه دغدغه رویکرد علمی داشته باشد، سیاق و صبغه سیاسی به خود گرفته است و این مسأله به نوبه خود باعث شده تا فقیهان بزرگ و صاحب‌نظر که نمی‌خواهند سیاست راهبر اندیشه آنها شود، به این تئوری ورود نکنند.

۳. اساساً طرفداران نظریه وکالت فقیه بر این باورند که ضرورتی ندارد وکالت مردم در اداره اجتماع حتماً به عهده فقیه باشد؛ بلکه همین مقدار که فردی حکیم، متدین و متعبد به عنوان وکیل مردم به منظور ایجاد شرایط بهزیستی و همزیستی مسالمت‌آمیز تعیین گردد، کفایت می‌کند. از آنجا که نظریه وکالت فقیه، از قرابت زیادی با نظریه قرارداد اجتماعی در غرب برخوردار است و حتی می‌توان آن را برگردان و دینی‌شده همان نظریه دانست، برخی حق حاکمیت ولی فقیه بر جامعه را ناشی از قرارداد لازم اجتماعی بین او و مردم دانسته‌اند. بر این اساس، وکالت فقیه، قراردادی است که پس از شکل‌گیری اصل قرارداد و تحکیم آن به وسیله «بیعت»، برای طرفین لازم الاجراء شده و حتی ولی فقیه نیز تا زمانی که شرایط اعمال حاکمیت را دارد، حق طفره‌رفتن از آن مسند را ندارد (منتظری، ۱۳۷۰، ص ۵۷۴). در این دیدگاه هر چند وکالت فقیه به عنوان یک معاهده لازم‌الطرفینی (عقد لازم) معرفی شده و از این حیث در مقایسه با دیدگاههایی که آن را در حد عقد جایز تفسیر می‌کنند، از استحکام بیشتری برخوردار است. با این حال، حاکم اجتماعی موظف است در چارچوب و محدوده قرارداد، عمل نماید.

در مجموع، وکالت فقیه؛ چه به عنوان عقد جایز و چه به عنوان عقد لازم، تفسیر شود، دارای اشکالاتی است که برخی از آنها عبارتند از:

۱. در نظریه وکالت فقیه، اقلیت همواره محکوم به نظر اکثریت می‌باشد. به‌طور

طبیعی، در کلیه جوامع، همگان بر یک نظر اتفاق نخواهند داشت و معمولاً اقلیت و اکثریتی در تصمیم‌گیریهای اجتماعی شکل می‌گیرند. تأیید و تکذیب حاکمیت و شکل حاکمیت و محدوده آن نیز از موضوعات مهمی هستند که طبعاً مورد اتفاق نظر کل افراد جامعه قرار نمی‌گیرند و اگر بپذیریم که حاکم، وکیل مردم است، بدیهی است این وکالت، ناشی از تأیید اکثر مردم خواهد بود، نه تمامی آحاد جامعه. طبیعی است که اقلیت ۴۹ درصدی جامعه، حق دارند حاکمیت وکیل را بر خود نپذیرند و از دستورات او تمرد نمایند. قطعاً تجویز چنین مخالفتی، باعث هرج و مرج اجتماعی خواهد شد و ملزم کردن اقلیت به نظر اکثریت نیز خلاف مقتضای عقد وکالت - اعم از شکل جایز و لازم آن - می‌باشد؛ چرا که طبق عقد وکالت، وکیل نمی‌تواند در حیطه اختیارات شخصی که موکل او محسوب نمی‌شود، اعمال حاکمیت و نظر نماید.

۲. موکلین، همواره می‌توانند وکیلان خود را مورد بازخواست قرار دهند. هر چند چارچوبی کلی مانند قانون اساسی برای وکیل اجتماع وجود دارد، اما با توجه به اینکه جزئیات تصمیم‌گیریها در قوانین اجتماعی قابل ذکر نیستند، این حق برای اکثریت نیز محفوظ است که اگر تصمیم‌گیریهای خاص را مطابق اختیاراتی که به وکیل خود داده‌اند نیافتند، آن تصمیمات را از اجرا بیندازند. این ویژگی وکالت نیز به وضوح، گواه بر آن است که آنچه بر واقعیت حاکمیت اجتماعی می‌گذرد، امری نیست که در قالب قرارداد وکالت بگنجد.

۳. اساساً در مقایسه آنچه در تصمیم‌گیریها و قانونگذاریهای اجتماعی، صورت می‌پذیرد با آنچه ماهیت عقد وکالت اقتضاء دارد، می‌توان دریافت که موضوعاً آنچه در عرصه تصمیمات اجتماعی واقع می‌شود، مغایر با مقتضای عقد وکالت است؛ چون به مقتضای این عقد، وکیل قادر به فرماندهی، بازخواست و جریمه موکل خود نمی‌باشد. این در حالی است که حاکم اجتماعی، جامعه را ملزم به پذیرش تصمیمات خود می‌نماید؛ قانونگذار اجتماعی، قانون را برای همه افراد جامعه، وضع می‌نماید.

۴. موضوع ولایت بر جامعه، تکامل کل جامعه نسبت به مرحله تاریخی‌ای است که جامعه در آن به سر می‌برد و مردم نیز علاوه بر مشارکت در تشخیص، تصمیم و اجرا با

تبعیت خود از ولیّ اجتماعی، تأثیر مثبت خود را در تکامل روزافزون جامعه بر جای می‌گذارند. مشکل اصلی طرفداران نظریه وکالت فقیه این است که به موضوعات اجتماعی با عقود که موضوعاً ناظر به روابط فردی است، نگاه می‌کنند. به عبارت دیگر، اشکال اساسی این نظریه بی‌توجهی آن به معنای صحیح حاکمیت بر جامعه، تفاوت فرد و جامعه، تفاوت ولایت فردی و ولایت اجتماعی، تفاوت ولایت بر جامعه در گذشته و حال و... می‌باشد.

۵. با قطع نظر از همه کاستی‌ها و اشکالاتی که به تئوری وکالت فقیه وارد است، این تئوری حداقل در شرایط تاریخی‌ای که فقه سیاسی شیعه از بالندگی خاصی برخوردار شده و به تفصیل رسیده، اساساً فاقد کارآمدی خواهد بود؛ چرا که منظومه فقهی اسلام به‌گونه‌ای است که به خودی خود داعیه مدیریت دارد. چنین مجموعه‌ای، سر نخ اجرائیات خود را به مردم - مجموعه‌ای که قرار است آنها را مدیریت کند - نخواهد داد. البته در قرون اولیه اسلام که فقه سیاسی شیعه، چندان به تفصیل نرسیده و در اجمال خود بوده، نظریه وکالت فقیه از جانب کسی مطرح نشده؛ در حالی که اقتضاء آن وجود داشته است، اما در دهه‌های اخیر و در شرایطی که فقه سیاسی شیعه از اجمال خود بیرون آمده و چنان باروری و قوتی پیدا کرده که انقلاب اسلامی و نظامی سیاسی را ایجاد کرده، به شکل متناقض‌نمایی طرح شده است.

ج) گرایش ولایتی فقه

مهم‌ترین و رایج‌ترین گرایش فقهی، گرایش ولایتی فقه می‌باشد که تئوری پرداز مهم آن حضرت امام خمینی 1 می‌باشد؛ هر چند در قرون گذشته نیز، گرایش مذکور توسط بزرگانی چون محقق کرکی، ملا احمد نراقی، صاحب جواهر، آقانجفی اصفهانی، آیه‌الله بروجردی و... طرح و تبیین شده است. مهم‌ترین استدلالها و باورهای این گرایش عبارتند از:

۱. تئوری «ولایت فقیه» به لحاظ تاریخی، متأخر از تئوری «نظارت فقیه»، طرح شده است؛ هر چند برخی بر این باورند که از زمان آغاز غیبت امام عصر(عج) و ظهور

نخستین مکاتب فقهی شیعه، اندیشه ولایت فقیه وجود داشته؛ اما واقعیت این است که تا زمان ظهور «مکتب اصفهان»، تنها «گزاره‌هایی سیاسی» در فقه شیعه وجود داشته که نشان از باور به تئوری ولایت فقیه در آنها می‌توان یافت. منصفانه می‌توان باور کرد که صاحبان آن گزاره‌های سیاسی اگر مبسوط‌الید می‌شدند و خارج از عصر تقیه، قرار می‌گرفتند بی‌شک، تئوری ولایت فقیه را مطرح می‌کردند، اما نکته اینجاست که آنها در آن زمان هیچ‌گاه مبسوط‌الید نشده و عصر تقیه همچنان باقی بوده است و از این رو، آنها هیچ‌گاه موفق به تئوری ولایت فقیه نشده‌اند.

۲. نخستین زمانی که فقیه شیعه، فارغ از دغدغه‌های گذشته؛ مثل تقیه به تأمل نظری در منطق منظومه معارف اسلامی مشغول شده، دوره صفویه می‌باشد که در پرتو اعلام رسمی تشیع توسط شاهان آن دوره، شیعه از شرایط تقیه، رهایی یافته و از حاشیه تاریخ سیاسی - حداقل در مقیاس ایران آن زمان - به هسته آن دعوت شده و جالب اینکه بلافاصله به تولید و طرح نظریه ولایت فقیه رسیده است.

۳. تئوری ولایت فقیه در پرتو اندیشه‌های اصولی علامه وحید بهبهانی، توسط ملا احمد نراقی از وابستگان فکری مکتب مذکور، درست در زمانه‌ای که سلطان وقت (فتحعلی شاه قاجار) در نهایت همکاری با فقیهان بوده و بنا به شرایط تاریخی مقارن با جنگ‌های ایران و روس، نیازمند دخالت سیاسی فقیهان در امر اداره حکومت بوده، بازتولید شد. اندیشه‌های فقه سیاسی نراقی در کاشان و اصفهان به درستی دستمایه تأملات فقهی فقیهان برجسته دیگری از هم‌مطرازان یا شاگردان وی از جمله میرزای قمی و محمدحسن نجفی (صاحب جواهر) شد و به شکل قابل ملاحظه‌ای، حوزه علمیه نجف را از خود متأثر کرد و اندکی بعد در آستانه نهضت‌های تنباکو و مشروطه، به حوزه علمیه سامرا و مکتب درسی میرزای شیرازی ورود کرد. ثمره این مجاهدت‌های نظری - عملی بیش از همه خود را در نهضت مشروطه، نشان داد. نهضت مشروطه از سویی منجر به تولید رساله‌های فقه سیاسی زیاد و عمیقی شد که در همه آنها مهم‌ترین نیازهای سیاسی - اجتماعی مردم - که در این زمان تبدیل به بسته مدرن «ملت» شده بودند -، مورد تأمل قرار گرفته بودند و از سویی، شاهد ورود عملی فقهای شیعه به درون ساختار سیاسی بود.

۴. تئوری ولایت فقیه در آخرین مرحله تاریخی خود توسط حضرت امام 1 و در تداوم اندیشه کرکی - نراقی به صورت مبسوط‌تری پردازش شد. آنچه این مرحله را از مراحل پیشین، متمایز می‌کند این است که تئوری ولایت فقیه در واپسین مرحله خود، مبتنی بر تجربه عملیاتی ناموفق مشروطه، چنان موفقیت‌آمیز با عرصه عمل سیاسی گره خورد که از ساحت «تئوری»، خارج و به ساحت «نظام» وارد شد.

۵. در عصر ما برجسته‌ترین نماینده تئوری ولایت فقیه، امام خمینی می‌باشد که اندیشه خود را به صورت تفصیلی در کتاب «حکومت اسلامی» بیان کرده است. مهم‌ترین نکته‌ای که در این خصوص باید بدان توجه نمود، رویکرد حضرت امام به بحث مذکور است که اولاً: بر خلاف دیگر فقیهان که از پایگاه فقه به اثبات یا رد آن پرداخته‌اند، وی از پایگاه کلام بدان پرداخته است و ثانیاً: بر خلاف دیگر فقیهان که آن را بالذات بحثی روایی قلمداد کرده‌اند، وی آن را بحثی عقلی دانسته است. تئوری ولایت فقیه حضرت امام از آنجا که در تجربه جمهوری اسلامی ایران، صورتی عملی و راهبردی به خود گرفته، از زوایای متعددی مورد استنطاق قرار گرفته است. این امر به نوبه خود باعث شده تا برخی از شاگردان معظم‌له برخی از زوایای اجمالی و احیاناً مبهم آن را به تفصیل برند و همچنان موقعیت آن را به عنوان گفتمان برتر فقه سیاسی، حفظ نمایند.

برخی از مهم‌ترین استدلال‌های قائلین به گرایش ولایت فقیه عبارت است از:

۱. از آنجا که امکان تحقق و امتثال به احکام اسلام در شکل تام و تمام آن بدون برپایی حکومت اسلامی وجود ندارد، اسلام داعیه حکومت دارد^۲ و در این حکومت، کسی که بیشترین اطلاع از احکام اسلامی را داشته و نیز در حد قابل اطمینانی، مناسب با مقوله زعامت جامعه اسلامی، دارای تقوا، درک سیاسی، توانمندی مدیریتی و شجاعت باشد، در رأس قرار می‌گیرد. چنین کسی که فقیهی جامع‌الشرائط محسوب می‌شود را ولی فقیه می‌نامند که رکن رکن حکومت اسلامی در عصر غیبت می‌باشد.

۲. اصل ولایت فقیه از موضوعات بدیهی است که تصورش موجب تصدیقش می‌شود و به همین دلیل، محتاج اقامه استدلال نمی‌باشد و اگر در عصر ما احتیاج به

دلیل پیدا کرده، علتش اوضاع اجتماعی مسلمین و حوزه‌های علمیه است. علاوه بر ادله عقلی،^۳ دلایل نقلی قابل توجهی نیز برای اثبات ولایت فقیه وجود دارد.^۴ هر چند هر دلیل عقلی را نمی‌توان برهان کلامی و هر دلیل نقلی را نمی‌توان برهان فقهی دانست، اما مشخصاً در خصوص بحث ولایت فقیه، براهین عقلی آن، کلامی و براهین نقلی آن، فقهی هستند.

۳. برخی از دلایل عقلی اقامه شده درباره حکومت اسلامی - که در رأس آن ولی فقیه قرار دارد - عبارتند از: «مجموعه قانون برای اصلاح جامعه کافی نیست. برای اینکه قانون، مایه اصلاح و سعادت بشر شود، به قوه اجرائیه و مجری احتیاج دارد» (امام خمینی، ۱۳۷۸، ص ۲۵). «اجرای احکام الهی، جز از رهگذر برپایی حکومت اسلامی امکان‌پذیر نیست» (امام خمینی، ۱۳۷۹، ص ۴۶۲). «احکام اسلام، محدود به زمان و مکانی نیست و تا ابد باقی و لازم‌الاجرا است... ماهیت و کیفیت این قوانین می‌رساند که برای تکوین یک دولت و برای اداره سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جامعه، تشریح گشته است» (امام خمینی، ۱۳۷۸، ص ۲۸-۲۶). «ما برای اینکه وحدت امت اسلام را تأمین کنیم، برای اینکه وطن اسلام را از تصرف و نفوذ استعمارگران آزاد کنیم، راهی نداریم، جز اینکه تشکیل حکومت بدهیم» (همان، ص ۳۶). «بی‌نظمی و پریشانی امور مسلمانان نزد خدا و خلق، امری نکوهیده و ناپسند است و پرواضح است که این حفظ نظام و سدّ طریق اختلال، جز به استقرار حکومت اسلامی در جامعه، تحقق نمی‌پذیرد. حفظ مرزهای کشور اسلامی و جلوگیری از تسلط تجاوزگران بر آن عقلاً و شرعاً واجب است» (امام خمینی، ۱۳۷۹، ص ۴۶۲).

۴. هر چند برخی^۵ با تمسک به آیه شریفه «و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین» (انعام: ۶) و برخی (منتظری، ۱۳۷۰، ص ۴۳۸-۴۳۷) با تفسیر «اولی الامر» در آیه شریفه «یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» (نساء: ۴) (۵۹) به هر حاکم عادل - اعم از اینکه معصوم باشد یا غیر معصوم -، سعی در اثبات وجود دلیل بر ولایت فقیه از قرآن کریم داشته‌اند، اما بیشتر طرفداران نظریه ولایت فقیه، دلایل نقلی روایی برای اثبات آن اقامه کرده‌اند. برخی از روایاتی که در خصوص اثبات ولایت

فقیه، مورد استفاده قرار گرفته است عبارتند از: مرسله شیخ صدوق در «من لایحضره الفقیه» (ج ۲، ص ۳۷؛ ج ۴، ص ۲۰)، روایت علی بن ابی حمزه بطائنی به نقل از کافی،^۶ موثقه سکونی،^۷ توقیع منسوب به حضرت بقیة الله (عج) (حر عاملی، ۱۴۱۲ق، ج ۱۸، ص ۱۰۱)، مرسله شریح (همان، ص ۶، ج ۲؛ شیخ صدوق، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۴)، حدیث تقوی الحکومة،^۸ (حر عاملی، ۱۴۱۲ق، ج ۱۸، ص ۷)، مقبوله عمر بن حنظله (همان، ص ۹۹)، روایت ابی خدیجه^۹ (همان، ج ۶، ص ۱۰۰)، روایت ابوالبختری (امام خمینی، ۱۳۷۸، ص ۱۰۳)، روایت منزلة الفقیه (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۷۸، ص ۳۴۶؛ جمعی از نویسندگان، ۱۴۰۶ق، ص ۳۳۷)، روایة العلماء الحکام (آمدی، ۱۳۶۶، ص ۴۷)^{۱۰} و روایت مجاری الامور^{۱۱} و...

د) مقایسه گرایش‌های سه گانه

مطالعات تطبیقی از رایج‌ترین مطالعات محافل آکادمیک هستند که ارزش اساسی آنها به کاربردی بودنشان می‌باشد؛ چه اینکه از طریق تطبیق تئوریهاست که نقاط ضعف و قوت آنها نمایان می‌شود. مطالعه تطبیقی سه تئوری نظارت، وکالت و ولایت فقیه نیز از همین رو حائز اهمیت است و در این خصوص، توجه به نکات ذیل، اهمیت دارد:

۱. سه نظریه نظارت، وکالت و ولایت فقیه، مربوط به یک پارادایم نیستند تا میان آنها مقایسه منطقی صورت بگیرد؛ چرا که تئوریهای نظارت و ولایت فقیه، مربوط به پارادایم فقه سیاسی شیعه و تئوری وکالت فقیه، مربوط به پارادایم مدرن می‌باشد که به دلیل ورود به پارادایم فقه سیاسی، تلاش شده تا با ادبیات فقهی و دینی، آراسته شود. البته در تجربه ایرانی، گاه به دلیل غفلت برخی از طرفداران تئوری ولایت فقیه از سویی و یا غفلت برخی از طرفداران تئوری نظارت فقیه از سوی دیگر، شاهد نوعی تقابل و جبهه سیاسی میان دو تئوری مذکور هستیم که در نتیجه، باعث می‌شود طرفداران نظریه نظارت فقیه به طرفداران نظریه وکالت فقیه نزدیک شوند. این در حالی است که تئوری نظارت فقیه به لحاظ مبنا، روش و غایت متمایز از تئوری وکالت فقیه می‌باشد؛ چرا که به لحاظ مبنا، تئوری نظارت، دارای مبانی دینی و تئوری وکالت، دارای مبانی عرفی

است. به لحاظ روش، تئوری نظارت، دارای اتوریته دینی و تئوری وکالت، فاقد هرگونه اتوریته‌ای خارج از اراده مردم می‌باشد. به لحاظ غایت نیز تئوری نظارت به دنبال اجرای دین و تئوری وکالت به دنبال اجرای دغدغه‌های مردم است.

۲. از سویی، بی‌شک، هدف از جعل و تشریح احکام دینی، تحقق و اجرای عملی آنهاست و از سوی دیگر، بسیاری از صاحب‌نظران دینی بر این باورند که اجرای تام و تمام احکام اسلامی، جز در پرتوی یک حکومت اسلامی، مقدور نخواهد بود. به لحاظ تاریخی، در تجربه فقه سیاسی شیعه، تئوری نظارت فقیه به‌رغم قدمت زیادش موفق به برپایی حکومت نشده است. این در حالی است که تئوری ولایت فقیه به‌رغم اینکه از قدمت زمانی کوتاه‌تری نسبت به آن برخوردار است، موفق به برپایی حکومت اسلامی شده است. این بدین معناست که تئوری ولایت فقیه از توانمندی بیشتری برای اجرایی کردن احکام اسلامی برخوردار است. از این رو، چشم‌انداز فقه سیاسی شیعه، حداقل به لحاظ نظری، قطعاً بر اساس الگوی ولایت فقیه رقم خواهد خورد تا الگوهای دیگر.

۳. تئوری نظارت فقیه به دلیل قدمت تاریخی‌اش در مقایسه با تئوری ولایت فقیه از غنای بیشتری برخوردار است؛ چرا که بیشتر فقیهان دوره‌های متناوب و طولانی فقیه، نظارتی‌اند تا ولایتی. با این همه، به لحاظ مفهومی، اگر دایره نظارت، گسترش پیدا کند و اصطلاحاً نظارت، حداکثری و فائقه شود، در این صورت، نظارت، عملاً تبدیل به ولایت می‌شود. به عبارت دیگر، نظریه ولایت فقیه، همان نظریه نظارت فقیه حداکثری و غنی شده می‌باشد. زیرا قائلان به تئوری نظارت فقیه، ولایت محدود فقیه و فقها را در برخی از امور قبول داشته‌اند.

۴. هر چند روند طبیعی تکامل نظریه‌های فقه سیاسی شیعه، نشان از گذار شیعه از تئوری نظارت به تئوری ولایت فقیه است، با این همه، تأثیر عوامل غیر معرفتی بر عوامل معرفتی، منتفی نمی‌باشد و این امکان وجود دارد که به دلایل غیر معرفتی - مثلاً سیاسی - تاریخی و... - شرایطی به وجود آید که ناگزیر از انتخاب مدیریت جامعه بر اساس الگوی نظارت فقیه باشیم.

بی‌شک، همه ظرفیت‌های تئوری ولایت فقیه، استحصال نشده و نیل به این مقصود،

مستلزم گذر زمان می‌باشد. به عبارت دیگر، اگر چه تئوری ولایت فقیه پس از پیروزی انقلاب اسلامی به عنوان گفتمان مسلط فقه سیاسی شیعه، ظهور کرده و نسبت به همه گفتمانهای دیگر بیشتر می‌تواند پاسخگوی نیازهای جامعه اسلامی باشد و گفتمان مذکور با همین محتوای موجود، قادر است تا بسیاری از نیازهای نوپیدای جامعه اسلامی را پاسخ گوید، اما در پژوهش‌های مربوط به تئوری ولایت فقیه باید روشهایی اتخاذ شود که در نتیجه آنها تئوری ولایت فقیه، «تکامل» یابد. به نظر می‌رسد رویکرد تکاملی به تئوری ولایت فقیه، نیاز بایسته در چشم‌انداز پژوهش‌های فقه سیاسی شیعه می‌باشد.

۲) مناسبات فقه و سیاست در مکتب قم

نضج و رشد گرایش‌های فقهی مکتب قم، مقارن با دو دوره پهلوی و جمهوری اسلامی می‌باشد. در دوره جمهوری اسلامی، تضاد میان دو خط دینی و غربی، سیر صعودی یافت؛ به گونه‌ای که می‌توان از این دوره با عنوان دوره گذار از گفتمان سلطنت غرب به گفتمان حکومت دینی یاد کرد. واقعیت این است که هر یک از گرایش‌های فقهی موجود در مکتب قم از ظرفیت‌های متفاوتی برای تسهیل گذار مذکور و سپس تثبیت گفتمان حکومت دینی، برخوردار هستند که تبیین آن ظرفیت‌ها، پرسش مناسبات فقه و سیاست در مکتب قم را پاسخ می‌دهد.

الف) فقه و سیاست در گرایش نظارتی فقه

۱. به نظر می‌رسد تئوری نظارت فقیه، روی ظرفیت موجود فقه شیعه، بسته شده و حال اینکه ظرفیت موجود فقه شیعه را نمی‌توان معیار قضاوت تعیین قلمروی دین و حدود وظیفه ولی دینی قرار داد؛ چرا که ضمن اذعان به نقش فقه موجود و تأثیر آن در جریان دینداری در جامعه، نمی‌توان منکر قابلیت تکامل معرفت دینی و امکان پر شدن خلأهای گذشته شد. اساساً دینی که نتواند برنامه تکامل فرد و جامعه را متناسب با شرایط مختلف زمانی و مکانی ارائه دهد، دین، خاتم، کامل و جامع نخواهد بود؛ چرا که فلسفه خلقت، تکامل انسان بوده و ابزار این تکامل نیز دین می‌باشد. بی‌شک،

رویکرد نظارتی، تکامل مذکور را بخشی و جزیره‌ای می‌کند و در نهایت، به دلیل ناسازگاری بخش‌های مختلف اجتماع با یکدیگر یا مجبور است که به‌طور کلی از نظارت اجتماعی، دست بردارد و یا اینکه به شکل غیر کارشناسانه‌ای به بسیاری از بخش‌های اجتماع، وصف اسلامی دهد. بر این اساس، دخالت رویکرد نظارتی در حوزه سیاست، حتی اگر به نام دین هم صورت بگیرد، در بسیاری موارد، عرفی خواهد بود.

۲. در نظریه نظارت فقیه، دین به احکام تکلیفی برآمده از منابع شرعی و ناظر به عمل مکلفین، محدود می‌شود. این در حالی است که دین، علاوه بر احکام تکلیفی، دربردارنده احکام ارزشی (اخلاقی) و احکام توصیفی (اعتقادی) نیز می‌باشد و شکی نیست که هم در مدیریت اجتماع و هم در تکامل کلان تاریخی، هر سه نوع حکم دینی نقش دارند. از این رو، باید اندیشید که آیا با در نظر داشتن احکام اخلاقی و اعتقادی باز هم می‌توان نقش دین را صرفاً به نظارت بر جامعه محدود نمود؟

۳. تئوری نظارت فقیه، نه فقط دین را به احکام تکلیفی محدود می‌کند؛ بلکه در احکام تکلیفی نیز تنها به فقهی که بیانگر احکام «رفتار فرد» است نظر دارد. این در حالی است که در دایره این احکام، فقه ناظر به «رفتار حکومت» نیز مطرح است. فقه حکومتی، ابزار اقامه اجتماعی تکامل در جوامع اسلامی است. به عبارت دیگر، تئوری نظارت فقیه با منطبق و قواعد فقه فردی به میدان حل مسائل حکومتی آمده است. این در حالی است که هرگونه مدیریت اجتماعی - به‌ویژه در جوامع غیر بسیط و پیچیده - مستلزم توجه به رفتارهای فرافردی و سازمانی (نهادی) می‌باشد. بر این اساس، حتی اگر در جامعه‌ای حکومت اسلامی هم برقرار نباشد، رویکرد نظارتی به دلیل اینکه ناظر به رفتار فرد است، از مدیریت آن جامعه ناتوان خواهد بود.

۴. رویکرد نظارتی فقه، رویکردی انفعالی است؛ چرا که همواره در پی رفتار دولت‌ها به اظهار نظر می‌نشیند. به عبارت دیگر، در رویکرد مذکور، برای خود فقه و فقیه، رسالتی ایجابی تعریف نشده تا با قطع نظر از رفتار دولت‌ها، به تحقق و تداوم آن رسالت متعهد باشند؛ بلکه همواره رسالت آنها این است که درون منظومه رفتاری دولت‌ها و به تبع امکاناتی که آن منظومه برای دین ایجاد می‌کند، از دین پاسداری کنند.

در رویکرد مذکور، حتی رسالت نظارت نیز حداکثری نبوده و بر اساس نظر بیشتر فقیهان طرفدار رویکرد نظارتی، از امور حسبه فراتر نمی‌رود و بدتر اینکه از آنجا که در رویکرد نظارتی برای فقه و فقیه، ضامن اجرا تعریف نشده، می‌توان حدس زد که اگر دخالت فقیه، حتی در همان قلمرو امور حسبه، ضرر معتنابهی به دولت وارد سازد، دولت‌ها می‌توانند از پذیرش فقه در آن موارد ابراء ورزند. بر این اساس، رویکرد نظارتی، حتی در امور حسبه نیز تابع خواست دولت‌ها می‌شود.

۵. فقدان ضمانت اجرا برای دخالت‌های فقه در امور اجتماعی در رویکرد نظارتی باعث می‌شود تا ابواب بسیاری از فقه اسلامی؛ از جمله، حوزه احکام جزایی اسلام - از قبیل حدود، قصاص، دیات و... - رسماً تعطیل و بدون متولی باشد؛ چرا که ابواب مذکور، مستلزم وجود یک قوه قاهره و برتر از قدرت قانون‌شکنان می‌باشد. این در حالی است که متولیان فقه اگر خود بخواهند قوه مذکور را ایجاد کنند. در واقع، از فرض نظارتی بودن خارج شده‌اند و اگر بخواهند روی ظرفیت قوه قاهره موجود به اجرای فقه بپردازند در واقع، تابع دولتی شده‌اند که حسب فرض، رسالت نظارت بر آن را دارند!

۶. از آنجا که رویکرد نظارتی، دخالت مستقیم فقیه در امور اجرایی را تجویز نمی‌کند، معمولاً در پس اجرائیات ناقص و غلط - که به لحاظ عینی، نوعی نفرت اجتماعی را در پی دارد - همچنان فقه و فقیه، مقدس باقی می‌مانند و همین مسأله باعث شده تا برخی در مقایسه میان رویکرد نظارتی و ولایتی - که دخالت مستقیم فقیه در امور اجرایی و مدیریتی را تجویز می‌کند و به این علت، بسیاری از کاستی‌های عینی، ولو به غلط، به شخص فقیه نسبت داده می‌شود -، کارکرد رویکرد نظارتی را بادوام‌تر از رویکرد ولایتی بدانند. این در حالی است که فقدان دخالت مستقیم فقیه در امور مدیریتی، استنتاج از فقه را حداقلی می‌کند که در نتیجه آن، فقه و فقیه هر دو از رشد بازمی‌مانند. بی‌شک، حداقلی شدن فقه و فقیه به نوبه خود، جامعه اسلامی را در جهت اسلامی بودنش حداقلی می‌کند؛ به گونه‌ای که پس از مدتی، حتی ارتکاز و ذائقه عموم مسلمانان نیز از فقیه، مناسب با تکیه بر کرسی توصیه - و نه کرسی تجویز - شکل می‌گیرد.

به‌رغم وجود همه ملاحظات مذکور بر رویکرد نظارتی، رویکرد مذکور، رویکردی اجمالی بوده که هر چند در ساحت تفصیل ناکارآمد و یا دارای نتایج حداقلی می‌باشد، اما در شرایطی که جامعه اسلامی از حکومت و دولتی غیر شیعی در رنج می‌باشد، می‌تواند بقای اندیشه اسلامی را ولو به صورت حداقلی، تضمین نماید.

ب) فقه و سیاست در گرایش وکالتی فقه

رویکرد وکالتی فقه به دلیل ضعف پایگاه معرفتی، در بسیاری از حوزه‌های عمل سیاسی به صورت دینی نمی‌تواند ورود داشته باشد؛ هر چند به دلیل هماهنگی بیشتر آن با نظام سیاسی موجود غرب، به صورت عرفی از شانس حضور بیشتری برخوردار است. برخی از مهم‌ترین نقدهای ناظر بر رویکرد مذکور که به نوبه خود در کم و کیف حضور آن در عرصه سیاست نیز تأثیری بسزا دارد؛ به‌ویژه در مقایسه با رویکرد ولایتی فقه به شرح ذیل است:

۱. در وکالت، موکل تنها می‌تواند اموری را به وکیل، واگذار کند که خود حق انجام آنها را داشته باشد. حسب آموزه‌های دینی، حق حکومت در اختیار مردم نیست که بخواهند آن را به دیگری واگذار کنند و انسان به دلیل اینکه بنده خداست، بدون اذن و اجازه او حق تصرف در جسم خود را نیز ندارد، چه رسد به اینکه حق تصرف در مال و جان و ناموس دیگران را داشته باشد. حتی اگر با رویکرد ماتریالیستی بپذیریم که انسان، حق تصرف در مال و جان و ناموس خودش را داشته باشد، باز هیچ دلیلی برای سرایت این حق به حوزه انسانهای دیگر وجود ندارد.
۲. وکیل قبل از آنکه بر موکل وکالت داشته باشد، حقی بر موکل ندارد تا او را موظف سازد وی را به وکالت بپذیرد و حال آنکه ولی به جهت آنکه از جانب خداوند، منصوب است، حقی بر مردم دارد که آنها را موظف می‌سازد ولایت او را گردن نهند و از او اطاعت کنند.
۳. محدوده وکالت وکیل، تحت کنترل موکل است و اوست که تعیین می‌کند وکیل

تا چه اندازه قدرت اجرایی دارد. این در حالی است که محدوده ولایت ولیّ از سوی خداوند سبحان، تعیین می‌شود و مردم نقشی در تعیین اختیارات ولیّ ندارند. به عبارت دیگر، از آنجا که وکالت، عقدی جایز و قابل ابطال است، هر زمان موکّل اراده کند، می‌تواند وکیل را از وکالت عزل نماید. این در حالی است که ولایت، منصبی از جانب خداوند بوده و مردم در عزل و نصب آن دخالتی ندارند. این ویژگی‌ها باعث می‌شود به لحاظ سیاسی، وکیل عملاً قدرت اجرایی نداشته باشد؛ چرا که نه می‌تواند به موکلین خود امر کند و نه موکلین، ملزم به اطاعت از وی هستند.

۴. از آنجا که انسان، بنده و مخلوق خداوند است، تنها در برابر او می‌تواند مسلوب‌الاختیار باشد و تنها خداست که بر او حقّ قیومیت دارد. بنابراین، حتّی اگر خود انسان هم بخواهد تمام اختیار خود را به کس دیگری، جز خدا واگذار کند و مسلوب‌الاختیار او گردد، حق چنین کاری را ندارد. بنابراین، ولایت هرگز نمی‌تواند از جانب مردم به کسی واگذار شود؛ در حالی که در وکالت، موکّل می‌تواند اختیارات و حقوقی از خود را به وکیل واگذار کند، بدون آنکه مسلوب‌الاختیار او گردد و بدون اینکه وکیل حق امرکردن به موکّل را داشته باشد.

۵. وکالت با مرگ موکّل از بین می‌رود، این در حالی است که ولایت با مرگ ناصب ولایت از بین نمی‌رود. برای مثال اگر امام معصوم، کسی را به وکالت نصب کند، با مرگ یا شهادت ایشان، وکالت وی منتفی می‌شود، مگر آنکه امام بعدی او را در این سمت ابقاء کند؛ ولی اگر کسی را به ولایت نصب کنند، با از دنیا رفتن امام معصوم 7، ولایت از بین نمی‌رود، مگر آنکه امام بعدی او را از ولایت، عزل نماید.

علاوه بر وجود همه ملاحظات مذکور، از آنجا که در تجربه تاریخی تشیع، مدیریتی اجتماعی یا حکومتی فقهی بر پایه درک وکالتی از فقیه وجود نداشته است، ارزیابی عینی آن بدون مصداق بوده و حداقل، دفاع از آن در برابر دو رویکرد نظارتی و ولایتی که هم به لحاظ تاریخی، تجربه حکومت داشته و هم به لحاظ نظری از قوت بیشتری نسبت به رویکرد وکالتی برخوردارند، بسیار مشکل است.

ج) فقه و سیاست در گرایش ولایتی فقه

از آنجا که رویکرد ولایتی فقه از بیشترین تناسب با فلسفه فقه برخوردار است، انتظار می‌رود تا بسیار زودتر از مکتب قم، ظهور تاریخی یافته باشد؛ هر چند به نظر برخی از صاحب‌نظران، سابقه طرح نخستین نظریه ولایت فقیه به آغاز دوره غیبت بازمی‌گردد، اما نخستین بار رویکرد مذکور در مکتب قم به بار نشست و گفتمان غالب فقهی، گشته است. مناسبات فقه و سیاست در رویکرد مذکور از چند جنبه، قابل مطالعه است.

تحول درونی فقه شیعه

۱. مهم‌ترین تحول درونی فقه شیعه - که بیش از هر عاملی، ظهور انقلاب اسلامی، زمینه‌ساز تاریخی آن بوده و بیش از هر رویکردی، در رویکرد ولایتی فقه بازتاب یافته - گذار فقه شیعه از «تئوری» سیاسی به «نظام» سیاسی است. به نظر می‌رسد، مهم‌ترین دغدغه فقه سیاسی شیعه از صفویه تا انقلاب اسلامی، ارائه تئوری سیاسی؛ به‌ویژه تئوری ولایت فقیه بوده است، اما تئوریهای مذکور در هیچ یک از مکاتب و گرایش‌های فقهی‌ای که در این فاصله زمانی ظهور یافته‌اند، موفق به نظام‌سازی نشده‌اند. نخستین بار در عصر مشروطه بود که فقه شیعه، خود را در معرض نظام‌سازی قرار داد که هر چند به لحاظ نظری، گامی مثبت و رو به جلو به نظر می‌رسید، اما به دلایل سیاسی - اجتماعی توفیق عملی چندانی به دست نیاورد. این در حالی است که با قیام امام خمینی و پیروزی انقلاب اسلامی، آموزه‌ها و تئوریهای اسلامی در مکانیزمی بسیار متفاوت از آنچه در دیگر نظامهای سیاسی، حتی نظامهای موجود در جهان اسلام رایج بود، وارد چرخه حیات مسلمین شد.

۲. با پیروزی انقلاب اسلامی و شکل‌گیری نظام سیاسی، زمینه‌های گذار از «فقه فردی» به «فقه حکومتی» به وجود آمد. از زمان مشروطه تا پیروزی انقلاب اسلامی، اندیشه سیاسی مکتوب شیعه چنان قوت یافت که نمونه آن توسط حضرت امام 1 صورت پذیرفت. فقیهان شیعه که خود را متکفل برپایی و مدیریت حکومت اسلامی می‌دانستند، به زودی دریافتند که مجموعه تراث فقه موجود که فقه فردی بود، برای این منظور کفایت نمی‌کند و لازم است به استنباط نوعی دیگر از احکام فقهی که موضوع

آنها، نه رفتارهای فردی؛ بلکه رفتارهای حکومتی (سازمانی و نهادی) است، بیندیشند. البته اگر چه بسیاری از احکام حکومتی مورد نظر، حتی هنوز استنباط نشده‌اند، اما در دههٔ اخیر، خبرگان فقهی شیعه، سوگیری واضحی در این خصوص داشته‌اند.

۳. نظر به شکل‌گیری حکومت اسلامی و حداکثری‌شدن مطالبات مردم از فقه برای حل مشکلاتشان و احساس تکلیف فقه برای حل آن مشکلات، در دوره جمهوری اسلامی، استنباط احکام در بسیاری از ابواب فقهی به صورت تخصصی و سیستماتیک و از طریق نهادهای ویژهٔ این منظور صورت می‌گیرد. گذار از فقه عمومی به فقه تخصصی، علاوه بر اینکه به لحاظ کیفی از ضریب اطمینان بیشتری برخوردار است، به لحاظ کمی به دلیل اینکه متولیان خاص دارد، رشد بسزایی می‌یابد. به عنوان مثال، در شرایط کنونی، ابوابی مانند حج، وقف، قضاء و... به دلیل ارتباط تنگاتنگی که میان فقه و سازمانهایی چون سازمان حج و اوقاف، قوه قضائیه و... به صورت تخصصی و از طریق مراکز ویژه، دنبال می‌شوند. چشم‌انداز فرآیند مذکور چنان است که برای هر کدام از نهادهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی موجود در کشور، نهاد فقهی متناظری در حوزه‌های علمیه شکل بگیرد و به صورت تخصصی دغدغه‌های آنها را دنبال نماید. این در حالی است که در تئوریهای وکالت و نظارت فقیه، از آنجا که فقه به صورت پیشینی، خود را موظف به رهبری جامعه نمی‌داند، نیازی به نهادسازی برای این خصوص دیده نمی‌شود.

۴. با پیروزی انقلاب اسلامی و غلبهٔ رویکرد ولایتی، فقه شیعه از جایگاه اپوزیسیون به جایگاه رهبری جامعه، تغییر وضعیت داده است. گذار از جایگاه اپوزیسیون به جایگاه رهبری، باعث حداکثری‌شدن استنطاق از فقه شده است. استنطاق حداکثری از فقه، باعث می‌شود تا حتی اگر فقیهان، داعیهٔ رهبری جامعه را هم نداشته باشند، خود فقه نسبت به پرسش‌ها و مطالبات زمانه، حساس شود. از همین رو، از زمانی که فقه سیاسی شیعه عملاً عهده‌دار حکومت گشته، «عنصر مصلحت» در آن بسیار پررنگ شده است.

غیریت غرب

۱. مهم‌ترین اتفاقی که با پیروزی انقلاب اسلامی و از طریق رویکرد ولایتی به فقه در برابر غرب رخ داده، تأسیس یک نظام سیاسی مستقل از نظام سیاسی غرب می‌باشد.

واقعیت این است که الگوی سیاسی ولایت فقیه در مبنا، روش، اصول و غایات خود مستقل از متناظرهای غربی‌اش بوده و بلکه در بسیاری از موارد در تضاد کامل با آن می‌باشد. به عبارت دیگر، روی کار آمدن الگوی سیاسی ولایت فقیه به معنای شکست انحصار نظام سیاسی غرب می‌باشد که بر اساس آن، حجیت همه تصمیمات سیاسی از حیث مبنا، روش و غایت به امضای فقه می‌رسد.

۲. نظام سیاسی ولایت فقیه از طریق طراحی نرم‌افزارهایی ویژه در حوزه مدیریت اجتماعی، با روش «حذف از طریق جایگزینی» به مقابله با متناظرهای غربی‌اش رفته است. به عنوان مثال، الگوی مردم‌سالاری دینی که در برابر دموکراسی غربی، طراحی شده به چنان کم و کیفی از حضور و مشارکت مردم در فرآیند قدرت می‌پردازد که اعتبار حضور تبلیغاتی، غیر آگاهانه و در بسیاری از موارد، اندک مردم در فرآیند تحصیل قدرتهای غربی را زیر سؤال می‌برد. نتایج فعالیت در دو نظام سیاسی ولایت فقیه و لیبرال دموکراسی، چنان متفاوت است که دیری نخواهد پایید که پرسش از برتری یکی از آن دو در ذهن بسیاری از نخبگان و حتی توده‌ها نقش خواهد بست و ترس غرب این است که در نهایت، پاسخ به آن پرسش، برتری نظام سیاسی ولایت فقیه باشد.

۳. نظام سیاسی لیبرال دموکراسی بر بنیاد عقل بریده از وحی، شکل گرفته است. در این نظام، اگر دین حضور هم داشته باشد بالضروره باید پس از عقل و در خدمت آن باشد. این در حالی است که نظام سیاسی ولایت فقیه بر بنیاد تلفیق ویژه‌ای از عقل و وحی، استوار گشته است. دو بنیاد مذکور، دو نوع نظام مدیریتی را نتیجه داده است که اصطلاحاً از یکی با عنوان الگوی مدیریت علمی و از دیگری با عنوان «الگوی مدیریت فقهی» یاد می‌شود. در الگوی مدیریت فقهی، استناد همه رفتارها باید به حجیت فقهی برگردد. برخلاف آنچه غرب، مبنی بر غیر یا ضد علمی بودن برنامه‌های فقهی، ادعا می‌کند، عقلانیت فقهی شیعه چنان موسع می‌باشد که ضمن دربرداشتن ظرفیت‌های علم و تجربه، از ظرفیت‌های نقل (وحی) نیز برخوردار می‌باشد.

نتیجه گیری

مکتب قم به دلیل ظهور تاریخی متأخرش می تواند حاصل و برآیند همه مکاتب فقهی پیش از خود باشد و لذا می توان ظرفیت سیاسی و مدیریتی فعال شده در آن را با برآیند ظرفیت های دیگر مکاتب فقهی برابر و یا حتی بیشتر از آنها دانست. در خصوص پیوند فقه و سیاست در مکتب مذکور، توجه به نکات کلی و نهایی ذیل می تواند حائز اهمیت باشد:

۱. خاستگاه تاریخی شکل گیری مکتب قم، سیاسی بوده است. واقعیت این است که حوزه علمیه قم به تبع شکست نهضت دینی مشروطه - که عالمان زیادی در آغاز و تداوم آن نقش داشتند - و به منظور کنترل دینی جریان سیاست در ایران تأسیس شد و برخلاف شهرتی که مؤسس آن - آیه الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی - مبنی بر غیر سیاسی بودن دارد، وی بسیار سیاسی بوده و مهم ترین دلیل بر این ادعا، تأسیس حوزه علمیه قم در عصر خفقان رضاشاهی می باشد؛ حوزه ای که یک خروجی آن، حضرت امام 1 به عنوان سرآمد مجتهدان سیاسی این عصر می باشد. اساساً آیه الله حائری که شاگردی مراجع تقلید بزرگ سیاسی همچون میرزای بزرگ شیرازی؛ رهبر نهضت تنباکو، میرزا محمدتقی شیرازی؛ رهبر انقلاب عراق و آخوند خراسانی؛ رهبر نهضت مشروطه را در سابقه علمی خود دارد، نمی تواند راهی کاملاً بیگانه با سلوک آنها را طی کرده باشد؛ هر چند شرایط و زمانه وی به گونه ای بوده که معظم له، رویکرد تقیه سیاسی را برای نیل به اهداف دینی خود مناسب تر دیده و البته تجربه تاریخی نیز رویکرد مذکور را تأیید کرده است.

۲. از آنجا که مهم ترین اتفاق سیاسی قرن بیستم در جهان اسلام - یعنی اشغال بیت المقدس و اعلام وجود کشوری غاصب به نام اسرائیل - مقارن با عصر مکتب قم اتفاق افتاده است، این مکتب نمی توانسته نسبت به آن بی توجه باشد؛ به ویژه آنکه اتفاق مذکور در شرایط تثبیت مکتب قم؛ یعنی در عصر زعامت آیه الله بروجردی، صورت گرفته است. ظهور اسرائیل و تهدید قدس شریف، باعث شد تا هم در اهل سنت و هم در تشیع، شاهد شکل گیری و تقویت فقه تقریب مذاهب باشیم. رویکردی تقریبی به

فقه که در ابتدا بیشتر حالتی تاکتیکی داشته و مسبوق به ظهور یک دشمن مشترک برای همه فرق عالم اسلامی بود، در ادامه نه فقط به مثابه یک استراتژی مطرح شد؛ بلکه دامنه آن از مسأله فلسطین و قدس شریف، بسیار فراتر رفته و شامل همه مسأله‌های مشترک عالم اسلامی؛ به‌ویژه مسائلی که متوجه استکبار جهانی هست، شده است. چنین به نظر می‌رسد که فقه تقریب، امروزه از چنان ظرفیتی برخوردار است که به‌ویژه در پرتو خودآگاهی مذهبی - تاریخی مسلمانان به زودی قادر خواهد بود تا به عنوان مهم‌ترین منبع شرعی جنبش‌های اسلامی و با قطع نظر از انتساب اجزای آن به مذهب یا مذاهب خاص اسلامی، فعال شود.

۳. مکتب قم در دوره زعامت حضرت امام 1؛ به‌ویژه با پیروزی انقلاب اسلامی ایران توانست تا رؤیای دیرین جریان فقهات شیعی مبنی بر تأسیس نظام اسلامی را به واقعیت، مبدل سازد. تأسیس نظام اسلامی در شرایطی صورت گرفت که اولاً: در پرتو جنبش‌های اسلامی دو سده اخیر در جهان اسلام و به‌ویژه در ایران عهد قاجار و پهلوی، خودآگاهی تاریخی - مذهبی، عنصر ایرانی چنان در جهت ضرورت زیست ایمانی، تحت لوای مدیریت فقهی فعال شده که بزرگترین و مهم‌ترین پشتوانه اجتماعی جریان فقهات قرار گرفته است. ثانیاً: فقه سیاسی شیعه؛ به‌ویژه پس از نگارش رسائل فقه سیاسی عصر مشروطه از چنان کمیت و کیفیتی برخوردار گشته که می‌تواند برای پاسخگویی به مهم‌ترین نیازهای دینی - سیاسی زمانه‌اش به صورت کاملاً پویا عمل کند. ثالثاً: رهبری دینی جامعه؛ یعنی حضرت امام خمینی 1 به تلفیقی شایسته از حکمت نظری،^{۱۲} عرفان عملی^{۱۳} و فقه سیاسی^{۱۴} دست یازیده و توانسته تا ظرفیت این هر سه شاخه علوم دینی را در خدمت مدیریت اجتماع فعال کند.

۴. مکتب قم در آخرین تجربه فقهی - سیاسی خود، توانسته است دغدغه‌های فقه در حوزه مدیریت اجتماع را از طریق راه‌اندازی «جنبش نرم‌افزاری و نهضت تولید علم دینی» به مسأله‌های علم، تبدیل کند و دوگانه مدیریت فقهی - مدیریت علمی را از میان بردارد و به وحدت برساند. همچنین باعث شده تا کارشناسی علم در کارشناسی اجتهاد، ضرب گردد و بیش از پیش، قوت تئوری حکومت فقهی را رقم زند. به عبارت

دیگر، رویکرد دیالوگی فقه باعث شده تا ضمن تحفظ بر مبانی دینی اندیشه، زمینه‌های تصرف دینی در حوزه علم، فراهم آید.

۵. هر چند حکومت اسلامی، فراخ‌ترین بستر تحقق فقه اسلامی نبوده و تمدن اسلامی در چنین جایگاهی قرار دارد، حکومت اسلامی بستری شده است تا فقه شیعه از طریق درگیر شدن با مسائل آن به تفصیل برسد؛ چنانکه غرب نیز به مثابه غیریت عالم اسلامی در عصر کنونی، راه دور و درازی را پیموده و به ترتیب، از مبرهنه، فلسفه و تکنولوژی، خود را به تفصیل رسانده است. از این رو، طبیعی است که فقه به تفصیل رسیده در مقام مواجهه با غیریت در تمدن نشسته، ظرفیت‌های بیشتری از خود را در حوزه سیاست فعال کند؛ به‌ویژه اینکه پیچیدگی‌های ساحت تمدنی به‌گونه‌ای است که حوزه‌های سه‌گانه فرهنگ، سیاست و اقتصاد به شدت وابسته به یکدیگر و تنیده در هم هستند و این امر باعث می‌شود تا حتی مواجهه صرفاً فرهنگی یا اقتصادی با این ساحت پیچیده نیز بی‌توجه به امر سیاست نباشد. از همین روست که بسیاری از جنبه‌های فرهنگی و اقتصادی فقه شیعه نیز در عصر کنونی به صورت بسیار طبیعی، بوی سیاست می‌دهند. بی‌شک، ظهور چنین وضعیت و شرایطی مقتضی گذار از «فقه فردی» به «فقه حکومتی» می‌باشد.

یادداشت‌ها

۱. ر.ک: نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی، ولایت فقیه؛ حکومت صالحان، مقدمه کتاب.
۲. «مجموعه قانون برای اصلاح جامعه کافی نیست. برای اینکه قانون، مایه اصلاح و سعادت بشر شود، به قوه اجرائیه و مجری احتیاج دارد» (امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۲۵)، یا «اجرای احکام الهی، جز از رهگذر برپایی حکومت اسلامی امکان‌پذیر نیست» (امام خمینی، کتاب البیع، ص ۴۶۲).
۳. از نظر حضرت امام ۱ حتی شرایط و اختیارات والی نیز در پرتو دلیل عقلی روشن می‌شود: «عقل و نقل با هم متحدند در اینکه والی باید عالم به قوانین و عادل در میان مردم و در اجرای احکام باشد. بنابراین، امر حکومت به عهده فقیه عادل نهاده می‌شود و هموست که صلاحیت ولایت مسلمین را دارد» (امام خمینی، کتاب البیع، ص ۴۶۵).
۴. «به تحقیق، لزوم برقراری حکومت برای بسط عدالت و تعلیم و تربیت و رفع ظلم و حفظ مرزها و

منع از تجاوز اجانب از واضح‌ترین داوریه‌های عقل است... و با این همه، دلایل شرعی نیز بر این مسأله دلالت می‌کند» (امام خمینی، کتاب البیع، ص ۴۶۲).

۵. ر.ک: احمد آذری قمی، نقد و بررسی ولایت فقیه، صفحه ۷۰ به بعد.

۶. ر.ک: کلینی، اصول الکافی، ج ۱، ص ۳۸. کتاب فضل العلم. (حضرت امام با آنکه راوی اصلی؛ یعنی علی بن حمزه را بنا بر قول معروف، ضعیف می‌داند، قائل است که منافاتی میان وثاقت او و عمل به روایاتش نیست) [امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۳۶].

۷. ر.ک: کلینی، اصول الکافی، ج ۱، ص ۴۶. (وجه استدلال به این روایت این است که امین الرسول بودن فقیهان در تمام شؤون و از جمله، امر رهبری امت و گسترش عدالت در جامعه و نهایتاً امر حکومت اسلامی است) [امام خمینی، شؤون و اختیارات ولی فقیه، ص ۴۴].

۸. (چون حق قضاوت برای فقیه ثابت است، پس ریاست و حمایت او نیز محرز می‌باشد) [امام خمینی، شؤون و اختیارات ولی فقیه، ص ۴۷؛ همو، ولایت فقیه، ص ۷۸].

۹. (حضرت امام ۱ بر اساس بخش پایانی روایت می‌نویسد که نباید در امور مربوط به قدرتهای اجرایی به ستمگران - همه حکومت‌کنندگان غیر اسلامی؛ اعم از قاضیان، قانونگذاران و مجریان - مراجعه کرد) [ر.ک: امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۹۳].

۱۰. (این روایت؛ هر چند سندش معتبر نیست، اما دلالتش واضح است) [امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۱۰۶].

۱۱. این روایت، مرسل بوده و بسیاری بدان اعتماد نکرده‌اند.

۱۲. این شاخه از علوم اسلامی از زمان صفویه که شیعه در هسته قدرت سیاسی قرار گرفته، توسط ملاصدرا، ملا علی نوری، حکمای اربعه عهد قاجار (سبزواری، زنوزی، جلوه و قمشه‌ای) و حکمای عهد پهلوی (سیدکاظم عصار، سیدابوالحسن رفیعی، علامه طباطبایی، حضرت امام و...) تا به امروز ادامه یافته است.

۱۳. این شاخه از علوم اسلامی از اوایل عهد قاجار، توسط سیدعلی شوشتری، ملا حسینقلی همدانی، سیداحمد کربلایی، سیدعلی قاضی طباطبایی، علامه طباطبایی، حضرت امام، آیه‌الله بهجت و... تا به امروز ادامه یافته است.

۱۴. این شاخه از علوم اسلامی از زمان صفویه، توسط محقق کرکی، ملا احمد نراقی، صاحب جواهر، میرزای شیرازی، آقانجفی اصفهانی، آیه‌الله بروجردی، حضرت امام و... تا به امروز ادامه یافته است.

منابع و مأخذ

۱. آذری قمی، احمد، نقد و بررسی ولایت فقیه، قم: ارزشمند، چ ۵، ۱۳۸۱.
۲. آمدی، غررالحکم و دررالکلم، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۶.
۳. امام خمینی، سیدروح‌الله، ولایت فقیه، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، چ ۹، ۱۳۷۸.
۴. -----، شؤون و اختیارات ولی فقیه، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چ ۲، ۱۳۶۹.
۵. -----، کتاب البیع، (۵ جلدی)، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۷۹.
۶. تبریزی، میرزاجواد، ارشاد الطالب الی التعليق علی المکاسب، قم: مؤسسه اسماعیلیان، چ ۳، ۱۳۷۴.
۷. جعفریان، رسول، جریان‌ها و سازمان‌های سیاسی - مذهبی از شهریور ۱۳۲۰ تا انقلاب اسلامی، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چ ۵، ۱۳۸۳.
۸. جمعی از نویسندگان، فقه الرضا ۷، مشهد: کنگره جهانی امام رضا ۷، ۱۴۰۶ق.
۹. حسینی حائری، سیدکاظم، ولایة الامر فی عصر الغیبة، قم: مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۱۴ق.
۱۰. حر عاملی، محمدبن‌حسن، وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۲ق.
۱۱. خوبی، سیدابوالقاسم، منهاج الصالحین، ج ۱، قم: انتشارات مدینة العلم، ۱۴۱۰ق.
۱۲. صالحی نجف‌آبادی، نعمت‌الله، ولایت فقیه؛ حکومت صالحان، قم: عادل، چ ۲، بی‌تا.
۱۳. صدوق، ابوجعفر محمدعلی‌بن‌حسین‌بن‌بابویه، من لایحضره الفقیه، (۴ جلدی)، قم: مؤسسه انتشارات اسلامی، چ ۳، ۱۴۱۳ق.
۱۴. کدیور، محسن، حکومت ولایی، تهران: نشر نی، چ ۳، ۱۳۷۸.
۱۵. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چ ۳، ۱۴۰۳ق.
۱۶. منتظری، حسینعلی، دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیة، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چ ۲، ۱۳۷۰.

الموجز



ترجمه: أسعد الكعبي

● علاقات الفقه والسياسة من زوايا الوكالة والإشراف و ولاية الفقيه في رحاب العصر الراهن

□ أحمد رهدار و علي فقيهي

في عصرنا الراهن عندما تُجرى دراسة عن «مدرسة قم» فهي تُعرف بزعامتها الدينية لآية الله العظمى الحائري اليزدي وآية الله العظمى البروجردي والإمام الخميني، بينما «مدرسة النجف» تُعرف بزعامه الشيخ الأنصاري والآخوند الخراساني وآية الله العظمى الخوئي.

هاتان المدرستان فيهما ثلاث رؤى - توجّهات - هي الإشراف والوكالة و ولاية الفقيه، وكلّ واحدةٍ منها أصبحت ذات صلةٍ معينةٍ بالسياسة، ويرى الباحثان في هذه المقالة أنّه على الرغم من كون كلّ واحدةٍ من هذه الرؤى لها القابلية على إدارة شؤون السياسة بشكلٍ عامٍّ، لكنّ ولاية الفقيه التي تعدّ آخر نظريةٍ في شمولية الفقه السياسي الشيعي تحظى بقابليّاتٍ أكثر من غيرها. لا شكّ في أنّ دراسة هذه الرؤى في إطارٍ تطبيقيٍّ يمكنّ القارئ من معرفة التراث التاريخي للتعامل بين الفقه والسياسة في عصرنا الحاضر.

مفردات البحث: إشراف الفقيه، وكالة الفقيه، ولاية الفقيه، النظام السياسي.